

از این پس جوی کبریا
چو گشت آن سرایده سالخورده
بزرگان شیران ایران شاه
نشت بر شاه برزیرگاه

نصیحت کردن کسی سپرد و پادشاهی دادند
که بر درخت شاهیست
سرخ از بوز جهم و روان
همه گوش داد به فرمان شاه

نور تاجی بپوشید این ملک
جهاندار نوشیروان است
عالم نامور موبد موبدان

سخنهای همزدهوش بهر
دلارای غمدی نوشیروان
جهان خور و غمنا و ساله شاد

یکی نوبتی گفت در موبد سخن
بپوشید از بهر شاه جهان
تا پدید از و گشت پادشاه

هم آواز شد رایزن بهر
سر راه از و اگر کرد یار
بدان ای پسر کین ای قریب

بپوشید پس نام بر هر
در کت کین من پور قباد
پراز در و تیمار و سنج کوب

مرا که که باشی بدوشاد تر	ز سرخ زمانه بی اگر ار تر	عمر شاد مانی نماند بجای	بیاید شدن یک سنجی برای
چو اندیش خرفش اند خراز	جز شنده روز و شب دیر باز	مکرم و بجای ره جو آمدت مرک	شو خوشک اگر چند تازینک
جستیم کج کئی را ساری	که بر سر ساری باشد او خری	خردمندشش بوی دمار پسر	دل افروز و خوششند و دادگر
ترا بر کزیدیم که هسته توی	خردمند و ز پایی است توی	بهشت تاد بر بود پای قباد	که در پادشاهی مرا کرد یاد
کنون من سیدم بهشت و چار	ترا کردم اندر جهان شهر یار	و اگر ام و خوشی بستم برین	که باشد روان مرا افروین
امیدم چنانست که کرد کار	نباشی جز از شاد و بهر روزگار	که این کنی مردمان را بباد	خود این خشی از دوا و شاد
بپادشاهی پایی بهشت	بزرگ آنکه او تخم نیکی بکشت	مگر تا نباشی بکس بر دبار	که تیزی نه خوب آید از شهر
چناندار و سپدار و سنجی	بماند عمر ساله با آب روی	مکرم دروغ ایچ گونه مکرم	جو کردی بود بخت را روی
دل و مغر را دور از ارشاد	خرد باشد تا به اندر آید بخوا	پیکان کرای و بینکی مکوش	به نیک و بد پسند و نا پسند
نباید که کرد و بکرد تو بد	کز آن بد ترا پیکان بکشد	عمر پاک پوشش و عمر پاک خور	عمر پسند باید که از پیر
ز بزدلانی نیز و ادا لای	جو خواهی که باشد ترا ز نای	جهان را با پاک داری بباد	بود بخت با دوت از تو شاد
جو نیکی نماند پادشاهی	ممان تا شود بخت نیکی کس	منه مند را شاد و نردیک دار	جهان بر بد آن تنگ و تارک دار
عمر کار با مرد و دانا سگال	برنج از تن از پادشاهی نال	جو یا بد خرمند نرد و توله	بماند تو کج و بخت و کلاه
ترا مکن که باشد ترا ز بریت	مفرمای در پسندانیشت	بزرگان از ادا کار را بشهر	ز نیک تو باید که یا بسببهر
ز نیک کی فرومایه را دور دار	پسند او کرد مرد مگذار کار	عمر کوش و دل سوی درویشی	بشوره زمیں تخم نیکی مکار
اگر پسند ما را شوی کار بند	همیشه بماند کلامت بلند	که نیکی دشمن نیک خواه تو باد	خرد بخت و دولت کلاه تو باد
مبادت فراموش کن تار مس	و کرد دور مانی ز مدید ارم	سرت بهر باد و دولت شاد دار	وقت پاک و دور از بد بکار
همیشه خرد و پاس جان تو باد	عمر نیکی اندر کان تو باد	جو مس بگذرم زمیں جهان فراخ	بر او کرد باید ترا نیر کاخ
بجای کز و دور باشد گذار	نیز و بد و کس تیر خوار	در اندر زمیں نیک و با مش بلند	ببالا بر او کرده چون ده کند
بسته برو بارگاه مرا	بزرگان و جنگی سپاه مرا	فراوان هر گونه افکنند فی	ممان رنگ و بوی پر افکنند فی
بگافورت را تو انگر کنید	بشک بر تار که افکندید	عمر جامه پاک ز نیت خج	پایرید ناکار دیده ز سرخج
پوشید بر ما برسم کیان	برایک پاکان استامیان	بباز دیدیم زینش تخت علی	پا ویزید از بر علاج علاج
عمر هر جزین پیش اندر	اگر طاس جاست اگر طریقت	کلاب و می زعفران جامت	ز مشک و ز کافور و غیر بخت
هناده بر چوبه است	ز فرمان فرونی نیاید به کت	زخون کرد باید تی کا خوشک	به و اندر آکنده کافور و مشک
وزال پس اگر درگاه را	نباید که پسند کی شاه را	دگر کون بود کار اس بارگاه	نباید کسی نزد مانع ز راه
زفر زنده و از دوده آید بند	کشی شمرک می آید کز بند	به نیا رشتن عمر شاد کن	روانشان اندیش از او کن